

نظر به ظرفیت‌های بشر جدید و راه معنا بخشی به آن در افق تمدن اسلامی باسمه تعالی

در سالگرد رحلت مردی که معنای اصیل‌ترین بودن را در نزد خود و در جهان به ما متذکر شد، یعنی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»؛ و با نظر به تاملاتی که باید نسبت به تمدن اسلامی مد نظر داشت، خوب است در بستر آغاز تاریخی که با او شروع شد، نظری چند به خود و به بشر جدید و به جهان پیرامونی‌مان بیندازیم، باشد که در بحران بی‌معنا شدن بشر جدید و نیست‌انگاری که تقدیر این دوران است، راه معناداری بشر آخرالزمانی مد نظر آید. در این رابطه نکات زیر تقدیم می‌شود:

1- پس از کانت، تفکر فلسفی در حوزه حضور «جهانی» که انسان نسبت با واقعیات می‌تواند داشته باشد، و این‌که آیا انسان از این به بعد در حوزه وجود خود و به همان معنایی که انسان سوژه خود است، با واقعیات ارتباط دارد و یا مانند گذشته در حوزه حضور در عالم با واقعیات ارتباط دارد. رویکرد اول، مد نظر کانت است و در این حالت است که واقعیات معنای خاصی در نسبت با انسان پیدا می‌کند و این امری است که هم در حوزه تفکر هگل و هم در حوزه تفکر هایدر پایش آمد که انسان و جهان معنای دیگری پیدا می‌کند.

2- در جهان جدید، به عنوان جهان کانتی، علم مانند گذشته بازنمایی آنچه هست به حساب نمی‌آید، انسان با خودش به سر می‌برد و سعی می‌کند جهان را مطابق آنچه تصور می‌کند بسازد و از این طریق عملاً با خودش و با ساخته‌هایش زندگی می‌کند. در حالی‌که علم در جهان گذشته، علم به واقعیات بود و کمال انسان آگاهی هرچه بیشتر به واقعیات و حقایق به حساب می‌آمد. حال سخن در این است، آیا می‌توان در این آخرالزمان تاریخی و با نظر به تمدن اسلامی این دو نوع انسان و علم را جمع کرد؟¹ به طوری که انسان از یک طرف تنها در نزد خود و در هستی و بودن خود باشد و از طرف دیگر بودن او بودنی باشد به وسعت همه هستی و او در ذات خود، به جهت هویت تعلقی و وجود بیکرانه‌اش، در همه عالم حاضر باشد، آن هم به همان معنایی که در خود حاضر است. این آن امری است که مباحث «حضور در جهان بین دو جهان» متذکر آن است.²

3- با کانت و با پرسش‌های چهارگانه او تاریخ مدرن شکل گرفت. او پرسید 1- چه می‌توانم بدانم؟ 2- چه باید بکنم؟ 3- به چه می‌توانم امید داشته باشم؟ 4- انسان چیست؟³ که برای جواب دادن به سه سؤال اول، باید به سؤال آخر جواب داده شود که «انسان چیست» در دل این تاریخ تلاش‌های فراوانی شد تا با فهم انسان این سؤالات جواب داده شود و مطالعه فلسفه غرب برای آن است که بدانیم بشر چه جوابی برای این سؤالات یافته است تا در فهم انسان قدمی جلو بگذارد و فکر کنیم با انسان جدید چه نوع مواجهه‌ای باید داشت و آموزه‌های دینی و معنوی را چگونه باید با او در میان گذارد. آیا یکی از ارکان تفکر نسبت به تمدن اسلامی مواجهه‌ای نیست که ما باید با این سؤالات چهارگانه داشته باشیم؟

¹ - از حضرت سجاد «علیه السلام» داریم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» وَ الْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ «إِلَى قَوْلِهِ وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ»، خدای عزوجل می‌دانست که در آخرالزمان مردمانی می‌آیند بسیار عمیق، لذا سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و آیاتی از سوره حدید را تا «وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» فرو فرستاده و هرکه ماورای آن‌ها را خواهد، هلاک گردد. (الکافی، ج 1، ص 91).

² - در این مورد به سه کتاب «انقلاب اسلامی، طلوع جهانی بین دو جهان» و «انقلاب اسلامی و چگونگی تحقق آینده دین‌داری ما» و «در راستای بنیان‌های حکمت حضور انقلاب اسلامی در جهانی بین دو جهان» رجوع شود.

³ - گفته می‌شود کانت، فیلسوف اندیشه روشنگری است.

4- حال ما با ظهور انقلاب اسلامی با تاریخی روبه‌رو هستیم که از یک جهت باید در رابطه با سؤالات کانت به انسانی فکر کنیم که سوژه خود شده و از جهتی دیگر همان انسان با نظر به حضور تاریخی خود، متوجه حضور بیکرانه خود در هستی باشد، آن هم ماورای دوگانگی سوژه و ابژه بودن انسان و موجودات، با نظر به حضور تاریخی انقلاب اسلامی، انسان در اکنون جاودان خود حاضر است و از این جهت انقلاب اسلامی و در راستای آن تمدن اسلامی، تاریخ دیگری است غیر از تاریخ مدرن، و از انسانی پرسش می‌کند که به معنای کانتی‌اش سوژه خود بنیاد خود نیست ولی نه به معنای آن‌که انسان ابژه‌ای باشد تا مورد شناسایی قرار گیرد، بلکه جهانی است که باید با هویت آخرالزمانی خود در جهان حاضر شود، به عنوان حامل همه اسمای الهی، ولی نه در جدایی بین او و عالم و معنای حضور در «جهان بین دو جهان» از طریق انقلاب اسلامی در اینجا معنا می‌دهد.

5- از دکارت گرفته تا کانت و هگل و هایدگر و گادامر، همگی درصدد توجه به الهیات و معنویات در جهان جدید بوده‌اند، الهیاتی که چندان در بستر الهیات قرون وسطی حاضر نیست و از این جهت می‌توان گفت با شخصیت‌هایی روبه‌رو هستیم که معتقدند اولاً: جهان مدرن، خرد مدرن را به همراه دارد که خرد خاص خودش می‌باشد. ثانیاً: در این جهان، بشر مدرن با نگاه الهیاتی خاص خودش می‌تواند به‌سر ببرد. در همین رابطه عرض می‌شود «ما با تمدن اسلامی و تأکید بر ساختن اجتماع دینی، با دغدغه‌های خاص خود روبه‌رو هستیم، شبیه دغدغه‌های هگل و هایدگر در ساختن اجتماعی که آن اجتماع، در عین مدرن‌بودن، مذهبی باشد.» امری که حضرت امام خمینی نیز با فهم انسان جدید و آن نوع آزادی که انسان جدید در خود احساس می‌کند؛ مردم را مد نظر قرار می‌دادند.⁴

6- حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در عین آن که معتقد به سعادت بشر هستند و حضور در دنیای جدید را مانع آن سعادت نمی‌دانند و در عین رعایت اخلاقی که اخلاق اجتماعی است ولی سعادت را منحصر به هویت اجتماعی بشر نمی‌دانند، در حالی‌که متفکرانی مثل کانت و هگل سعادت را صرفاً اجتماعی می‌دانند. این نکته از آن جهت اهمیت دارد که صرف مواجهه با عقل مدرن نمی‌تواند ما را از سنت‌های اصیل خود غافل کند، همان‌طور که

⁴ - حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در راستای هرچه مردمی بودن نظام اسلامی، در جلسه‌ای که سال 58 با اعضای مجلس خبرگان داشتند فرمودند: من سفارش می‌کنم به آنهایی که خدای نخواسته یک آرایی دارند بر خلاف مسیر ملت، من سفارش می‌کنم به آنها، که طرحشان را و آرایشان را بگذارند برای یک وقت دیگری و یک هفته‌ای دیگری این کارها را بکنند، حالا وقت این نیست که آرائی که خلاف مسیر ملت است اظهار بکنند و حیثیت خودشان را در بین ملت از بین ببرند. من میل ندارم حیثیت آقایان از بین برود در بین ملت. اگر در این مجلس یک چیزهایی و یک حرف‌هایی زده بشود که برخلاف مسیر ملت است، اینها وجاهت خودشان را از بین ملت می‌برند و خدای نخواسته بعدها برایشان خیلی نفع ندارد. همان مسیری که ملت داشتند، همین چیزی که اگر می‌خواهید مطابق با میل خودتان دمکراسی عمل بکنید، دمکراسی این است که آراء اکثریت، و آن هم این طور اکثریت، معتبر است؛ اکثریت هر چه گفتند آرای ایشان معتبر است ولو به خلاف، به ضرر خودشان باشد. شما ولی آنها نیستید که بگویید که این به ضرر شماست ما نمی‌خواهیم بکنیم. شما وکیل آنها هستید؛ ولی آنها نیستید. بر طبق آن طوری که خود ملت مسیر هست. شما هم خواهش می‌کنم از اشخاصی که ممکن است یک وقتی یک چیزی را طرح بکنند که این طرح برخلاف مسیر ملت است، طرحش نکنند از اول، لازم نیست، طرح هر مطلبی لازم نیست. لازم نیست هر مطلب صحیحی را اینجا گفتن. شما آن مسائلی که مربوط به وکالتان هست و آن مسیری که ملت ما دارد، روی آن مسیر راه را بروید، ولو عقیده تان این است که این مسیری که ملت رفته خلاف صلاحش است. خوب، باشد. ملت می‌خواهد این طور بکند، به ما و شما چه کار دارد؟ خلاف صلاحش را می‌خواهد. ملت رأی داده؛ رأیی که داده متبّع است.

در همه دنیا رأی اکثریت، آن هم یک همچو اکثریتی، آن هم یک فریاد چند ماهه و چند ساله ملت، آن هم این مصیبت‌هایی که ملت ما در راه این مقصد کشیده‌اند، انصاف نیست که حالا شما بیابید یک مطلبی بگویید که برخلاف مسیر است. یعنی انصاف نیست، که نمی‌شود هم، پیش نمی‌رود. اگر چنانچه یک چیزی هم گفته بشود، پیش نمی‌رود؛ برای اینکه اولاً مخالف با وضع وکالت شما هست و شما وکیل نیستید از طرف ملت برای هر چیزی. و ثانیاً بر خلاف مصلحت مملکت است، برخلاف مصلحت ملت است؛ برخلاف مصلحت خود آقایان است. (صحیفه امام، ج 9، ص: 304)

مواجهه جناب فارابی با عقل فلسفی یونان، ما را از اصالت‌های خود جدا نکرد. زیرا فارابی می‌دانست چرا باید به عقل فلسفی یونانی رجوع کند، چیزی که امروزه ما نیز باید متوجه باشیم که چرا به فلسفه کانت و هگل در نظر به «جهان بین دو جهان» باید رجوع داشته باشیم و این غیر از آن است که ما کانتی و یا هگلی شویم، زیرا پیشاپیش جایگاه و مسائل خود را می‌شناسیم، و از تاریخ هزارساله خود غافل نیستیم، بلکه می‌خواهیم در عین حضور در این جهان، با تاریخ هزارساله خود در این تاریخ تجدید عهد کنیم.

7- امثال کانت و هگل و هایدگر می‌خواستند بعد از قرون وسطی نسبت به بشر جدید و تصویری که بشر جدید از خود دارد، جهانی را برای او شکل دهند و البته حقیقتاً نسبت به آن فکر کرده‌اند و ما نیز در شرایطی و در تاریخی هستیم که می‌توانیم با آن‌ها در این جهان فکر کنیم. از آن جهت که جهان مدرن، جهان شکاف بین «سوژه» و «اُبژه» می‌باشد و ما می‌توانیم با حضور تاریخی که با انقلاب اسلامی پیش آمده، خود را از آن دوگانگی آزاد کنیم، امری که فیلسوفان فوق‌الذکر هر کدام در راستای تحقق آن تلاش کردند.

8- امثال دکارت و کانت و هگل و هایدگر و گادامر تا حدی متوجه این امر هستند که انسانی به ظهور آمده که خود را در جهانی جستجو می‌کند که بیرون از خودش نیست، انسانی که به دنبال چنین احساسی برای خود می‌باشد و این آن چیزی است که ما در آخرالزمان با آن روبه‌رو هستیم، در آن حد که می‌توان گفت در مواجهه با مسائل پیش رو، در جهانی که با مدرنیته شروع شده، به زندگی قدسی فکر می‌کنیم و اتفاقاً فیلسوفان فوق‌الذکر در این رابطه حرف‌هایی زده‌اند و بی‌حساب نیست که کانت در آن جمله مشهور خود می‌گوید: «جای عقل را تنگ کردم تا جای ایمان را بگشایم.»

9- از اواخر قرن ۱۸ و به‌خصوص در ابتدای قرن ۱۹، فیلسوفانی چون کانت و هگل و سپس هایدگر متوجه تحول فکری مهمی شدند که برای بشر جدید پیش آمده و با نظر به آنچه پیش آمد فیلسوفی کردند، از آن جهت که امید جدیدی برای بشر در تاریخ ظهور کرده بود ولی بشر جدید آن‌طور که شایسته بود در این تاریخ جلو نرفت و از شرایط پیش‌آمده بهره نگرفت، تا آنجایی که دو جنگ جهانی اول و دوم در مهد تمدن مدرن شکل گرفت، به جهت آن‌که توانایی‌های پیش‌آمده از وجه قدسی بشر در غفلت بود و به جای آن‌که حضور بیشتر خود در زمین را به آسمان متصل کند، در زمین و با استعداد‌های زمین و انرژی‌های نهفته در زمین متوقف شد. عرض بنده آن است که انقلاب اسلامی حاصل نوعی به خود آمدن بشر جدید است که حضور زمینی او از آسمان منقطع نباشد. به این معنا که انقلاب اسلامی جهانی است که همه امیدهای قرن ۱۹ جهان مدرن را مد نظر دارد، بدون آن‌که خدا در آن جهان غایب باشد. خدایی که در انقلاب اسلامی، خرمشهر را آزاد کرد. آیا جز این است که باید در میدان تاملات نسبت به تمدن اسلامی متوجه چنین حضوری برای بشر جدید باشیم، بشری که گمان نکنیم نسبت به انسان دیروزین کوتوله است، بلکه برعکس، در خود جهانی است بسی گسترده

10- در این‌که متفکران قرن ۱۹ متوجه اتفاق بزرگی در روح بشر شدند، جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست و از جملات کانت و هگل این را می‌توان متوجه بود و ما باید این نکته را جدی بگیریم وقتی کانت و هگل می‌خوانیم، سخنان آن‌ها را با نظر به آن روح تاریخی دنبال کنیم، به طوری که وقتی بحث تاریخی در میان باشد، هایدگر هم کانت را هایدگری و بر اساس مسائل خود می‌خواند. آیا ما نباید نسبت به خود چنین برخوردی داشته باشیم و

به عنوان مثال مرحوم آیت الله قاضی را با حضور تاریخی امام خمینی بخوانیم تا از میراث معنوی گذشته خود برای حضور در آینده و تحقق تمدن اسلامی بهره‌مند شویم؟

11- اینکه انسان در نزد خودش حاضر باشد، به همان معنایی که انسان سوژه خودش می‌شود، با کانت تبیین شد و اینکه انسان در عین آن‌که نزد خود می‌باشد، در نسبت به جهان در نزد خود حاضر است تا حدی هایدگر به میان آورد، ولی کیفیت در جهان بودن، در عین نزد خود بودن را در حکمت متعالیه به‌خوبی می‌توان تبیین کرد، از آن جهت که در جهان بودن انسان به جهت حامل اسماء بودن او، عین نزد خود بودن است، بدون دوگانگی بین انسان و جهان بیرونی تا نیاز باشد انسان مشغول انطباق و یا عدم انطباق بین «ذهن» و «عین» شود. این است آن آینده ای که انقلاب اسلامی تحت عنوان تمدن اسلامی در پیش رو دارد.
حضور در جهان قابل قبول و عبور از نیست‌انگاری

12- با حضور انسان در نهایی که حضور در نزد خود است، انسان از خودپرسش می‌کند که چیست و کجا است و این‌جا است که خود را تنها می‌یابد. حال اگر در چنین حضوری که حضور در نزد خود می‌باشد، توانست در خود جهانی را کشف کند تا در تنهایی خود حضور در آن جهان را معنایی از خود بیابد که برایش در این نهایی‌ترین حضور قابل قبول باشد، از اسارت نیست‌انگاری که سرنوشت آخرین انسان‌ها است رهایی یافته است و در جهان گسترده خود در همه عوالم حاضر می‌شود و همه عوالم را در نسبت با خود که همان «وجود» است می‌یابد. وجودی که عین تجلی است و از این جهت به گفته جناب شیخ محمود شبستری:

«جهان کل است و در هر طرفه العین
عدم گردد و لا یبقی
زمانین».

و از این جهت و در راستای «تجدد امثال ...» و «خلق جدید» و جناب شیخ محمود در رابطه با «وجود» می‌فرماید:
وجود اندر کمال خویش جاری است
تعیّن‌ها امور
اعتباری است.

حال در مکتب صدرالمتألهین و با نظر به «اصالت وجود» که با نظر به «وجود» به نهایی‌ترین حضور که همان حضور در «وجود» است، این مائیم و تجربه ای که باید نسبت به خود داشته باشیم وگرنه در صورت غفلت نسبت به این مکتب و روح آن، عملاً خود را در نیست‌انگاری احساس می‌کنیم زیرا در تاریخی حاضر نمی‌شویم که بنیان‌گذار آن یعنی حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در دل اسلام به مکتبی نظر دارند که جناب صدرالمتألهین در مواجهه با روح بشر جدید آن را اظهار کردند و زمینه شدند برای تحقق تمدن اسلامی و معنا بخشی به بشری که ظرفیت او گشوده تر از بشر دیروزین است.

13- هدف بنده از این گفتار آن بود که متوجه باشیم در تاریخی که بشر جدید در آن قرار دارد، جهانی خاص سراغ افراد می‌آید، جهانی که کانت و هایدگر نیز مدّ نظر داشتند و آن آینده ای است که تنها بشر جدید می‌تواند آن را به ظهور آورد؛ و اگر همین انسان در دل همین تاریخ بر وجوه قدسی خود تأکید کند ابعاد متعالی خود را که همان ابعاد متعالی انسان آخرالزمانی است، جواب می‌دهد، ولی نه جواب به وجوه قدسی فردی‌اش که در آن بسیاری از ابعاد معنوی انسان بی‌جواب می‌ماند، بلکه جواب به وجوه قدسی خود در هویت تمدنی که تحقق آن را انقلاب اسلامی به عهده گرفته و تأکید بنده آن است که متوجه باشیم درست‌دیدن مهم است و آن درست‌دیدن بشری است که به ظهور آمده و در چنین بستری جدیت کار در حدّ جدیت امثال شهید طهرانی مقدم‌ها و شهید حاج قاسم سلیمانی‌ها در این

امر شروع می‌شود، تا هرکس جهانی شود و بتواند کمیته‌های این دوران را در دل کیفیتی که حضرت امام مقابل ما قرار دادند، معنا ببخشد. به همان معنایی که حاج قاسم سلیمانی در آخرین سخنانش در شهریور 1398 در خطاب به برادران سپاهی‌اش این‌طور بیان فرمود:

«برادران عزیز! سروران گرامی! راه آن قدر باز است که هیچ مانعی برابر ما وجود ندارد. این به معنای آن نیست که ما با حکمت عمل نکنیم. این به این معنا نیست که احساسات را بر حکمت غلبه دهیم. خیر! پیوسته باید با حکمت عمل کنیم. کما اینکه سپاه در طول بیست سال، با راهبرد بین‌جنگی، دشمن را وادار به شکست کرد. امروز برای توسعه اسلام بر اساس رهبری مقام معظم رهبری مانعی وجود ندارد.

آری باید متوجه باشیم واقعا برای تحقق نمدن اسلامی مانعی وجود ندارد
والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته